

بررسی تطبیقی دیدگاه نظامی و مولانا درباره‌ی عشق مجازی

نرگس خانی* / دکتر عنایت‌الله شریف‌پور** / دکتر علی اصغر باباصفوری***

تاریخ دریافت: ۲۰۲۱/۰۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۱/۰۴/۲۸

چکیده

عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و باعث تکامل موجودات می‌شود. عشق با ذات و فطرت انسان عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی بوده است. عشق به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود: عشق حقیقی، مخصوص حق تعالی و حاصل تأمل در نظام هستی می‌باشد و عشق مجازی، متوجه آفریده‌های خدا و نظام مستتر در موجودات است. دو تن از صاحب‌نظران بزرگ که در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند، نظامی گنجه‌ای به عنوان یک شاعر حکیم و جلال‌الدین مولوی، به عنوان شاعری عارف می‌باشند که در خصوص عشق، سخن‌پردازی کرده‌اند. هدف از این پژوهش، تبیین عشق مجازی و حقیقی در آثار این دو شاعر گرانقدر است که در آن به روش تحلیل محتوا، به بررسی دیدگاه‌های آن دو درباره‌ی عشق، عشق مجازی و حقیقی، ارتباط عشق مجازی با حقیقی، شباهت و تفاوت دیدگاه‌های آن‌ها در این زمینه، پرداخته شده است. مطابق نتایج، هر دو شاعر، عشق را راه رسیدن به کمال و سعادت، می‌دانند و در بین

* دانشجوی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد سیرجان، سیرجان، ایران
(kahroba1992@ymail.com)

** دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان، گروه ادبیات فارسی، ایران (e.sharifpour@uk.ac.ir)

*** دانشیار دانشگاه اصفهان گروه ادبیات فارسی، ایران-babasafari44@gmail.com

ویژگی‌هایی که برای عشق مجازی و حقیقی برشمرده‌اند، اشتراکاتی وجود دارد ولی توجه به جنبه‌های جسمانی عشق مجازی، در آثار نظامی، بیشتر دیده می‌شود. اهمیت این تحقیق، از این جهت است که نوع نگاه نظامی و مولانا را به مسأله‌ی عشق، بیان می‌کند و نشان می‌دهد که این دو شاعر، عشق را عامل کمال و تعالی موجودات می‌دانند و عشق مجازی را به عنوان پلی برای رسیدن به عشق حقیقی، به حساب می‌آورند.

کلیدواژه‌ها: عشق، نظامی گنجه‌ای، مولوی، مجازی، حقیقی

۱- مقدمه

ادبیات عرفانی ایران بر محور عشق، جریان دارد و عشق، مهم‌ترین رکن طریقت است. اهمیت و ضرورت عشق را با مراجعه به آثار عارفان و شاعران و نویسندگان، از ابتدای آفرینش تا امروز و در هر دین و زبانی، می‌توان به وضوح دریافت. مهم‌ترین چیزی که عرفان را از فلسفه و کلام و فقه متمایز می‌سازد، موضوع عشق است که نزد عرفا و نیز شاعران حوزه‌ی ادبیات غنایی جایگاهی مهم دارد. هیچ‌یک از آثار عرفا را نمی‌توان یافت جز آن که در آن به بحث عشق پرداخته شده است.

عرفا و شاعران بزرگ ادبیات غنایی با توجه به مراتب سیر و سلوک و دریافت‌های باطنی و ذوقی خود به تعریف عشق و بیان ویژگی‌ها، ارزش‌ها و آثار و نتایج آن پرداخته‌اند که گاه دیدگاه‌هایی مشابه و گاه متفاوت ارائه کرده‌اند. به عبارتی عشق، مقوله‌ای مهم است که در تمام لایه‌های زندگی بشر جلوه‌گری کرده؛ زیرا عشق، جان عالم و عامل جنبش همه‌ی موجودات است که به سوی سر منشأ عشق، یعنی ذات حق تعالی در حرکت‌اند.

سهروردی در فصل دهم به تفصیل درباره‌ی عشق سخن می‌راند «محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. «العشق محبه مفرطه» و عشق خاص‌تر از محبت است. زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد و محبت خاص‌تر از معرفت است زیرا که همه محبتی معرفت باشد، اما همه معرفتی محبت نباشد.» (صابری: ۱۳۸۹: ۱۱۷)

عشق، محرک کاینات و عامل اتحاد هستی است. به نظر اهل عرفان، راز آفرینش در کلمه‌ی عشق خلاصه شده. عشق پاک و خالص، بنیاد هستی است و لبّ کلام عرفا و موجب حیات دوباره و کمال، عشق است؛ به گونه‌ای که پایه‌ی هستی بر عشق استوار می‌باشد. همچنین عشق، حقیقت والای غیرقابل تعریف و تشنگی سیراب‌ناشدنی است.

فروم با نگاهی شناختی به عشق می‌گوید: «عشق هنر است، همچنان که زندگی هنر است» (فروم: ۱۳۹۳: ۱۸) و یادگیری این هنر را مستلزم تسلط نظری و عملی بر آن می‌داند.

عشق به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود: عشق حقیقی مخصوص خدا است و کفایت کردن به او که همه‌ی مظاهر جهان هستی از اوست و عشق مجازی به آنچه غیر خداست و عشق به مظاهر هستی و کاینات است. در آثار نظامی که شاعری حکیم و مولانا که شاعری عارف است، عشق عنصری کلیدی است که باید به آن توجه خاصی کرد.

حکیم نظامی، معروف به نظامی گنجوی معروف‌ترین داستان‌سرای بزمی و عشقی ایران در سال‌های (۵۳۰ - ۶۱۴ ه.ق) و از ارکان شعر فارسی است. پنج مثنوی مشهور به نام پنج گنج یا خمسه دارد که به ترتیب عبارتند از: مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر و اسکندرنامه که مثنوی اخیر شامل دو قسمت است قسمت اول شرف‌نامه و قسمت دوم

اقبال نامه نام دارد. «این مثنوی‌های پنج‌گانه در سال‌های ۵۷۰ و ۵۹۷ به نظم در آمده و سپس شاعران زیادی از آن‌ها تقلید کرده‌اند.» (موتمن: ۱۳۳۹: ۱۰۸)

جلال‌الدین محمد فرزند بهاء‌الدین ولد است که در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ ولادت یافت. زندگانی واقعی مولانا به‌عنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۴۲ و انقلاب حال او آغاز شد و از آن پس از برکت انفاس شمس‌الدین، عارفی وارسته و اصلی کامل شد. وفات مولانا جلال‌الدین در سال ۶۷۲ اتفاق افتاد. مهمترین اثر منظوم مولوی، مثنوی شریف است در شش دفتر به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف که در حدود ۲۶۰۰۰ بیت دارد. دومین اثر بزرگ مولوی «دیوان کبیر» مشهور به دیوان غزلیات شمس تبریزی است. زیرا مولوی به جای نام یا تخلص خود در پایان غالب غزل‌های خود، نام مرادش شمس‌الدین تبریزی را آورده است و شماره بیت‌های آن غیر از رباعیات به ۳۶۳۶۰ رسیده است. سومین اثر منظوم مولوی، رباعیات اوست که عدد آن‌ها به ۱۹۸۳ رباعی (۳۹۶۶) بیت رسیده است. از مولوی اثرهایی به نثر باقی مانده که در خور اهمیت بسیار است و شامل مجموعه‌ی «مکاتیب» و «مجالس» او و کتاب «فیه مافیه» است. (صفا: ۱۳۷۸: ۹۸-۹۴)

در این پژوهش سعی شده است دیدگاه عارفانه‌ی این دو شاعر ارزشمند در آثارشان بررسی و تحلیل شود زیرا در تمام آثار مولانا و بخش‌هایی از خمسه از جمله: مخزن‌الاسرار، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، فرهاد و شیرین، هفت پیکر و دیوان نظامی می‌توان دلایل و شواهدی بر مشرب عرفانی این دو شاعر یافت. در این پژوهش نشان داده می‌شود که عشق چیست، انواع آن کدام است و دیدگاه نظامی و مولانا در مورد عشق مجازی و حقیقی چیست و توجه به عشق مجازی، در آثار این دو شاعر، چگونه است.

۲- پیشینه‌ی پژوهش

بحث عشق همواره در محافل و جلسات ادبی، پر رونق بوده و «عشق»، از دیرباز مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار داشته است در پرتو بررسی‌های چند نویسنده، پژوهش‌هایی در مورد عشق منتشر شده از جمله بهزاد و بهناز اتونی در مقاله «عشق از منظر مولانا و ملاصدرا (با تکیه بر مثنوی معنوی و اسفار اربعه)»، تشابه و تفاوت دیدگاه مولانا و ملاصدرا را بررسی کرده‌اند. علی رضایی حمزه کندی و عزیز حجاجی کهجوق، در مقاله‌ی «عشق و سیمای رهروان حقیقی آن در منظومه‌های غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی» به بحث و بررسی در این دو منظومه‌ی عاشقانه‌ی نظامی پرداخته‌اند. همچنین پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد آقای محمدرضا خوشبوی با عنوان «عقل و عشق در مثنوی معنوی» و پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خانم سیمین انصاری فرد با عنوان «جلوه عشق در مثنوی معنوی»، درباره‌ی عشق در مثنوی معنوی است.

در آثار انتشار یافته به بررسی آثار این دو شاعر ارزشمند، به طور عمده پرداخته شده و به‌رغم اهمیت دیدگاه نظامی و مولانا، به موضوع عشق تا کنون این عنصر کلیدی، به صورت تطبیقی تحلیل نشده و بیشتر بررسی‌های انجام شده در باب عشق مربوط به آثار این دو شاعر گرانقدر به طور جداگانه می‌باشد. این پژوهش، از چشم‌اندازی دیگر در شناخت آثار این دو شاعر در باب عشق مؤثر خواهد بود و ما را به شناخت عشق و بررسی انواع عشق، عشق از دیدگاه عارفان بزرگ نامدار و بررسی عشق مجازی و حقیقی در آثار مولانا و نظامی و تطبیق دیدگاه این دو شاعر در مورد عشق مجازی، راهنمایی می‌کند. همچنین با توجه به اینکه موضوع عشق مجازی و حقیقی در آثار دو شاعر عارف جایگاه مهمی دارد، برای کسانی که می‌خواهند با شخصیت و

اندیشه‌های آن‌ها آشنا شوند، انجام‌دادن چنین تحقیقی و مطالعه‌ی آن، لازم به نظر می‌رسد.

۳- بحث و بررسی

در لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی عشق آمده است: عشق، دوست داشتن به حد افراط، دلبستگی و گرایش عاطفی بیش از اندازه به کسی یا چیزی ... (اصطلاح عرفان) عشق به معبود حقیقی، فرط محبت به معبود را عشق گویند. مجازاً معشوق و آن را به انواع مختلفی تقسیم می‌کنند:

عشق افلاطونی، در تداول، عشق به دور از تمایلات جنسی، عشق اکبر، عشق اوسط، عشق پاک، عشق جسمانی، عشق حقیقی، عشق روحانی، عشق ظاهری، عشق مجازی، عشق عقیف، عشق عقلی، عشق مجازی، عشق ظاهری، عشق غیر حقیقی، موقت و زودگذر. عشق مجازی یا ظاهری مانند عشقی که در موجودات زنده سبب جلب و جذب یکی دیگری را می‌شود و نتیجه‌ی این جذب و انجذاب، بقای نسل و نوع است.

عشق معنوی، عشق روحانی، عشق وضعی، (اصطلاح فلسفه)، عشق حیوانی است در مقابل عشق عقیف. این عشق از انواع عشق پست حیوانی است که غرض عمده‌ی آن اطفای شهوات حیوانی است. (دهخدا، ذیل واژه‌ی عشق)

عشق، مهمترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراقب ترقی و کمال را پیموده است، درک می‌کند. عاشق را در مرحله‌ی کمال عشق، حالتی دست می‌دهد که از خود بیگانه و ناآگاه می‌شود و از زمان و مکان فارغ و از فراق محبوب می‌سوزد و می‌سازد.

ابن عربی عشق را افراط محبت می‌داند که در قرآن از آن شدت حب تعبیر می‌شود «که خدای بزرگ فرماید: «... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...» (بقره:

۱۶۵) یعنی آنانی که ایمان آوردند، عشق شدیدتری به خدا دارند. نیز در قرآن گوید: «... قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...» (یوسف: ۳۰) یعنی عشق زلیخا بر قلب یوسف چون شغاف است. شغاف، پوست باریک نرمی است که حاوی قلب و محیط بر آن است. از این رو حق خود را به شدت حب توصیف کرده است. (سعیدی، ۱۳۸۳: ۵۳۱) سیدجعفر سجادی در فرهنگ «مصطلحات عرفا و متصوفه»، عشق را میل مفرط می‌داند که اشتیاق عاشق و معشوق از عشق است و به معنی فرط حبّ و دوستی است و نیز «مشتق از عشقه است و آن گیاهی است که به دور درخت پیچد و آب آن را بخورد و رنگ آن را زرد کند و برگ آن را بریزد و بعد از مدّتی خود درخت نیز خشک شود. عشق نیز چون به کمال خود رسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا باز دارد و میان محب و خالق ملال افکند و از صحبت غیر دوست ملول شود یا بیمار گردد یا دیوانه شود و یا هلاک گردد.» (سجادی ۱۳۳۹: ۲۷۵) شیخ روزبهان بقلی شیرازی در کتاب عبهر العاشقین در فصل دوازدهم در لزوم عشق و تأثیر آن، عشق را تخم فعل قدیم می‌داند که «در زمین دل به آب صفای صفت بر لذّت اسرار آورده، و عروق جان جان در شغاف قلب اصلی از صوافی صفت بوسایط فعل آب خورد.» این شجر بیخ مهر در گل آدم دارد، و سر سوی آسمان قدم دارد. «أصلها ثابت و فرعها في السماء» و همیشه بر دهد، و در حرکات انفاس عشاق ثمرهای الفت و محبت و لذّت و حکمت دهد، تا بدان بیاسایند.» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۳: ۶۴) صوفیه عقیده دارند، عشق خمیرمایه‌ی حیات و اصل وجود است و راز خلقت را تنها در عشق باید جست. عشق، پیمان حیات آفریدگار و آفریده در عهد الست است. امانت الهی است که از بین آفرینندگان الهی، تنها انسان آن را پذیرفت و آن را وسیله‌ی سازندگی و ظهور خود کرد. گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد و عشق دریای بلا است و جنون الهی و قیام قلب است و معشوق بلاواسطه...

عشق در فارسی معادل «حب» گرفته شده است. اما این واژه حب از کجا به زبان عرفا وارد شده است؟ اکثر محققان، منشأ این کلمه را از این حدیث قدسی می‌دانند: «قال داود (ع) يارَبِ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قال كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفُ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفُ»

عشق در عرفان نتیجه‌ی ادراک و معرفت و حاصل علم است، و از تعلق علم و ادراک و معرفت و احاطه‌ی آن به حسن جمال، پیدا می‌شود.

نظامی در چگونگی خلقت می‌گوید: در آغاز نه عشق بود و نه هستی، تا آنکه سعادت از دیار نیستی سوی اقلم وجود پای نهاد و انسان خلق شد و خاکش شرف حدیث قدسی «خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بَيْدَى اَرْبَعِينَ صَبَاحاً» را یافت ... پس بر وفق سخنان پیش گفته و حدیث قدسی كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً ... مفهوم عشق با آفرینش انسان تجلی پیدا می‌کند.

بر مبنای همین اندیشه «دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی» - نظامی، عشق را همان کششی می‌داند که در طبیعت‌ها به ودیعه نهاده شده است. لطیفه‌ای که حکما نام آن را عشق نهاده‌اند پس نظام آفرینش بر پایه‌ی عشق استوار گشته است.

حال نکته‌ای که داشتن صبغه‌های عرفانی را در عشق از دیدگاه نظامی تقویت می‌کند، موضوع اتحاد عاشق و معشوق است. در قصه‌ی عشق جسمانی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و در هر کدام به نحوی.

و در پایان نامه‌ی مجنون به لیلی این وحدت و استحاله‌ی عاشق در معشوق همچون طریق فنا و بقای عرفا قابل رؤیت است... این اتحاد به قدری ناگسستنی شده و امتزاج بقدری ژرف و غیرقابل تجزیه انجام گرفته که مجنون دیگر نمی‌داند عاشق است یا معشوق.

در خسرو و شیرین، اگر نه مانند لیلی و مجنون و به کثرت آن، باز هم احساس وحدت را میان عاشق راستین و معشوق می‌توان دید. چنین وحدتی در آغاز عشق خسرو پرویز و شیرین مشاهده نمی‌شود. زیرا «کشش و کوشش» با یکدیگر همساز نیستند. اما در آن جا که خسرو پرویز نیز کیمای عشق را در می‌یابد، پایان راه به‌گونه‌ای دیگر به وحدت می‌انجامد. (ثروت: ۱۳۷۰: ۱۵۶-۱۵۱)

اصولاً از دید عرفان، هدف از آفرینش، عشق می‌باشد به‌طوری که حافظ می‌فرماید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
(دیوان حافظ، غزل ۱۵۲)

نظامی و مولانا هر دو، عشق را جان عالم می‌دانند که به واسطه‌ی آن، همه‌ی موجودات در جنبش‌اند و به سوی معشوق ازلی در حرکت‌اند.

عشق عنصری کلیدی در آثار نظامی و مولانا است. عشق نزد مولانا مانند حضرت حق، برای بشر آن‌گونه که باید، قابل شناخت و توصیف نیست و عقل در شرح و توصیفش عاجز است. بدین روی در ابیات آغازین مثنوی می‌خوانیم:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان روشنتر است
عقل در شرحش چون خر در گل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
(مثنوی، دفتر اول، ۱۱۵-۱۱۲)

از نظر نظامی، عشق باعث حیات دوباره و کمال می‌گردد که لبّ کلام عرفا در این زمینه است.

چو من بی عشق خود را جان ندیدم دلی بفروختم جانی خریدم
(نظامی، ۱۳۷۷: ۳۵)

۳-۱- اقسام عشق

در کتاب عهبر العاشقین، عشق به ۵ نوع تقسیم شده است: نوعی الهی است، و آن منتهای مقاماتست، جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت را نباشد و نوعی عقلی است و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشد، و آن اهل معرفت راست و نوعی روحانیست، و آن خواص آدمیان را باشد، چون بغایت لطافت باشد، و نوعی بهیمی است، و آن رذال الناس را باشد. و نوعی طبیعی است، و آن عامه‌ی خلق را باشد (بقلی شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۵) ابن عربی هم سه‌گونه عشق تمیز می‌دهد: حب الهی: عشق خالق به مخلوق و عشق مخلوق به خالق، عشق روحانی: عشق مخلوق به «مظهر» خالق یا طلب شوقمندانهی «ذاتی» که عاشق او را آینه‌ی خویش و خویشتن را مجلای وی می‌داند، و عشق طبیعی یا جسمانی. (ستاری، ۱۳۹۵: ۱۱۸) و حبّ انسانی را دو نوع می‌داند: حبّ طبیعی که مشترک میان بهایم و حیوانات است و حبّ روحانی. و غیر از این آنچه هست، را حبّ الهی می‌داند.

از دیدگاهی، عشق بر دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم شده است. عشق مجازی یا ظاهری یا جسمانی که نهایتاً باعث دوام و بقای نسل می‌شود و «بر دو نوع نفسانی و حیوانی شامل است. و عشق حقیقی یا روحانی یا معنوی یا افلاطونی که هدف آن محبت الله و صفات و افعال اوست. بحث عرفا بر سر عشق حقیقی یا عرفانی است. گرچه عشق مجازی را نیز قنطره‌ی عشق الهی می‌دانند. «در اصطلاح حکما و عرفای اسلامی -مخصوصاً در ایران- عشق غالباً مرادف و معادل ودّ و حب به کار می‌رود و آن را عبارت می‌دانند از میل طبیعی شدید به آنچه مطبوع و لذت‌بخش طبع است.» (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۵۰) آقای

ستاری، عشق مجازی را معشوق، ظواهر دنیوی و زیبایی‌های صوری آن می‌داند که همواره، از حسن صورت و کمال سیرت پدید می‌آید و در واقع، همان عشق غریزی و انسانی است که به زعم عرفا زودگذر است و با وصال پایان می‌گیرد. اما عشق حقیقی یا عشق الهی، جذبه‌ی حق است و چون آذرخش، هستی فانی و مجازی عاشق را به آتش غیرت می‌سوزد و آن‌گاه عاشق در خود می‌میرد و به حق زنده می‌شود (ستاری، ۱۳۹۵: ۱۳۸) که به قول روزبهان، هر که به عشق حق زنده باشد، موت بر وی روا نباشد و راه نیابد.

هرچه هست معشوق است و عاشق پرده‌ای بیش نیست و آنکه زنده‌ی حقیقی است، فقط معشوق است و عاشق بدون معشوق، کالبدی بی‌جان است:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
(مولوی، دیباچه، ج ۱: ۳۰)

بنابراین می‌توان گفت: عشق حقیقی، جاودانه است که از ازل تا به ابد امتداد یافته است اگر انسان عاشق گردد، «عشق او را جاودانه و مانا می‌کند و از میرایی و نیست شدن می‌رهاند «عشق» ضرورتی برای درک حیات معنوی و دریافت حیات الهی و طیبه است.» (رودگر: ۱۳۸۶: ۴۳)

نظامی و مولانا هر دو عشق را پایه و اساس هستی می‌دانند و عقیده دارند بدون عشق، دنیا ارزشی ندارد.

مولانا عقیده دارد در خانه‌ی دل عارفان، به جز عشق حضرت حق کار و بار دیگری نیست و جز خیال وصال حق، کسی دیگر در آن سکونت ندارد:

اندر او جز عشق یزدان کار نیست جز خیال وصل او دیار نیست
(مثنوی، ج ۵: ۲۸۰۳)

نظامی هم عقیده دارد کسی که عاشق حقیقی باشد، از عشق‌های ظاهری پا را فراتر می‌گذارد و معنویات را همچون شهدی گوارا سر می‌کشد:

چو خاص‌الخاص حق گشتی، ز صورت پای بیرون نه
هزاران شربت معنی به یک دم رایگان درکش
بهشت و دوزخش بینی، مشو مشغول این هر دو
قدم بر فرق دوزخ نه، خطی گرد جنان درکش
نظامی، این چه اسرار است کز خاطر بیان کردی
کسی رمزش نمی‌داند، زبان درکش، زبان درکش
(نظامی، غزلیات، ۱۳۵۰: ۲۹۵)

مولوی در فرق معنای حقیقی عشق و معنای مجازی آن چنین می‌گوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود
(مولانا: ج ۱: ۲۰۵)

مولانا عشق حقیقی را موجد هیجان‌ات خوب و جذاب روحی می‌داند که همه‌ی
دردها و امراض را درمان می‌کند:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
ای دواي نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
(مولوی، دیباچه، ۶۳)

افلاطون کنایه از طیب روحانی است و جالینوس کنایه از طیب جسمانی.

نظامی عقیده دارد، عشق حق، قضایی آسمانی است:

اندر طلب عشق تو بودست نظامی عیش مکن، ای دوست که کاریست قضایی
(غزلیات نظامی، ۱۳۵۰: ۳۴۲)

پس می‌توان به این حقیقت دست یافت که دو مؤلفه‌ی عشق حقیقی و مجازی
«در موارد زیر تفاوت دارند:

- وجود کمال نفس در عشق حقیقی و نبود آن در عشق مجازی

-همراه بودن عشق حقیقی با واقعیت بر خلاف عشق مجازی

- وجود استمرار و پایداری در عشق حقیقی بر خلاف عشق مجازی

حال آن‌که این دو نوع عشق از حیث وجود محبت مفرط و همراه بودن با زیبایی معشوق کاملاً شبیه هم‌اند» (دشتخاکی، بصیری: ۱۹: ۱۳۹۵)

۲-۳- عشق مجازی، قنطره‌ی عشق حقیقی

عده زیادی از شاعران و نویسندگان عقیده دارند عشق حقیقی و مجازی رابطه‌ی نزدیکی دارند و عشق مجازی را به منزله‌ی پلی برای حقیقت و عشق حقیقی می‌دانند به همین جهت گفته‌اند: «المجاز قنطره الحقیقه». «به این قنطره بودن بسیاری از بزرگان عرفان اشاره کرده و آن را پذیرفته‌اند و لذا در آثار کسانی چون: احمد غزالی، عین‌القضاه‌ی همدانی، فخرالدین عراقی، حکیم سنایی غزنوی، شیخ عطار، شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ نجم‌الدین رازی، شیخ سیف‌الدین باخزری، مولانا جلال‌الدین، حاج ملااحمد نراقی و بسیاری دیگر از بزرگان عرفان و تصوف می‌توانیم آن را ببینیم.» (محمدی، ۱۳۹۶: ۴۱۰)

بنابراین باید از قنطره‌ی مجاز به کوی حقیقت راه برد و یا وجود خود را از جوهر عشق الهی که ورای پیوند جسمانی یا فنطره‌ی مجاز است، پر کرد.

مولانا عقیده دارد که عشق، خواه حقیقی، خواه مجازی باشد، سرانجام ما آدمیان را به سوی عالم الهی هدایت می‌کند:

عاشقی گر زین سر و گرزان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ج ۱: ۱۱۱)

آقای ستاری در کتاب «عشق صوفیانه» عقیده دارد که برای بسیاری از مشایخ عرفا، عشق مجازی به صورت است که قنطره‌ی حقیقت می‌شود. پس می‌توان گفت که عشق مجازی، تمرین و ممارستی است برای تحمل عشق حقیقی

چنانکه گفته‌اند: «عشق لیلی را یک چندی از نماد مجنون مرکبی ساختند تا پخته‌ی عشق لیلی شود. آن‌گاه بار کشیدن عشیق الله را قبول توان کردن.» نیکلسون در توضیح این کارآموزی، مثالی گویا می‌آورد، می‌گوید: «تأثیر عشق مجازی و تبدیل کردن آن به عشق حقیقی، از شمشیر چوبی یک پسر بچه که در آینده سرباز می‌گردد و یا عروسک‌بازی دختر خردسالی که در آینده مادر می‌شود، نمایان است.» (ستاری: ۱۳۹۵: ۱۷۶)

در دیوان شمس هم مولانا می‌گوید از عشق غیر از صورت بخواه و راه رسیدن به آن (عشق حقیقی) را همدردی عاشق می‌داند:

از رخ عشق بجو چیز دگر، جز صورت کارآنست که با عشق تو هم درد شوی
(دیوان شمس: ۲۸۶۵)

مولانا دوست دارد با عشق گفتگو کند شاید بتواند دریابد او کیست و به چه می‌ماند:

گفتم: عشق را شبی راست بگو تو کیستی؟ گفت: حیات باقی‌ام، عمر خوش مکررم
گفتمش ای برون ز جا، خانه‌ی تو کجاست؟ گفت: همراه آتش دلم، پهلوی دیده‌ی ترم
غازهی لاله‌ها منم، قیمت کاله‌ها منم لذت نامه‌ها منم کاشف هر مسترم
(دیوان غزلیات شمس، غزل ۴۰۲۱)

چنین می‌نماید که شاعران عارف مسلک از جمله نظامی و مولانا عشق را به دو دسته‌ی مجازی و حقیقی تقسیم کرده‌اند. به‌طور کلی در منظومه‌های نظامی، با دو نوع عشق مجازی و حقیقی رو به رو هستیم و «آن‌ها به دسته‌های زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

الف- عشق‌های مجازی جسمانی، شامل: عشق‌های عذری و عشق‌های کامجو؛

ب- عشق‌های عاری از تمتعات جنسی، مانند عشق به حیوانات و عشق و علاقه‌ی خاص میان درباریان؛

ج- عشق‌های حقیقی، مانند عشق به خدا و پیامبر» (سرامی و خراسانی: ۲۳)

عشق جسمانی: به خودی خود مذموم نیست و می‌تواند نردبانی برای عروج به عشق الهی به‌شمار آید: تعریف این نوع عشق از نظر ادبا و عرفا متفاوت است. ما در این‌جا عشق جسمانی مورد نظر ادبا را مدنظر داریم و آن «کیفیتی نفسانی است مبتنی بر عشق (میل) شدید به تملک زیبایی جسمانی»

این نوع عشق حجم بسیار زیادی از خمسه را پر می‌کند. عشق خسرو به شیرین، عشق‌هایی که پری‌رویان و دوشیزگان ماه‌روی هفت‌پیکر به آن دچارند. عشق اسکندر به دختر کید و کنیز چینی و ... همه از این نوع‌اند. روی همین اصل توصیفات جسمانی ماه‌پیکران کمان‌ابرو و حوریان سیمین‌بر از جای‌جای خمسه نمایان است. (زارع جیره‌نده، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۷) البته باید این نکته را مد نظر داشت که در عشق غیر جسمانی، تملک و زیبایی مطرح نیست، بلکه اگر معشوق انسان هم باشد، زیبایی او آئینه‌ی تجلی زیبایی مطلق الهی است. در تذکرها از عارف بودن نظامی سخن نرفته است ولی همگان بر حکمت و زهد او اتفاق نظر دارند. صفا در آوردن مسائل حکمی و عرفانی و زهد در مثنوی مخزن‌الاسرار او را پیرو سنایی می‌داند (صفا: ۱۳۷۸: ج ۲: ۸۰۹)

در شعر نظامی شیرین، فرهاد، لیلی، مجنون ... عاشقانی پاک و حقیقی هستند که در راه عشق همه‌چیز خود را می‌بازند ولی به معشوق خیانت نمی‌کنند و سرسپرده‌ی واقعی عشقند.

هرچند نظامی در شخصیت شیرین، فرهاد، لیلی و مجنون و بهرام در هفت‌پیکر، برخی از معیارهای کمال‌جویانه‌ی عرفانی را فراهم آورده است. ولی

در مقایسه با آثار مولانا و عشق‌های مجازی در آثار وی، می‌توان به این نکته پی برد که عشق‌های مجازی در آثار نظامی، پررنگ‌ترند و توجه به جنبه‌های جسمانی در آن‌ها به خصوص در خسرو و شیرین و هفت‌پیکر بیشتر است.

خسرو و شیرین و فرهاد نقش اصلی کتاب عشق نظامی را بر عهده دارند که در اثر به وجود آمدن اتفاقاتی که به واسطه‌ی تقابل و تعامل و گره‌خوردگی عواطف در قالب اقسام عشق نمود پیدا می‌کند، سرّ ماندگاری عشق و عاشقان صادق را عیان می‌سازند. پس به راستی قهرمانان حقیقی و عاشقان راستین منظومه‌ی خسرو و شیرین چه کسانی بودند؟ نخستین شخصیت داستان «خسرو» است و عشق جسمانی را از طرف خود به شیرین ابراز می‌دارد و فقط کالای تن شیرین را خریدار است و به همین جهت همواره مورد سرزنش شیرین است. اگرچه شیرین، دیگر شخصیت برجسته این اثر که نقش معشوق را عهده‌دار است، خود دیدی جسمانی به عشق دارد، اما او حدود را رعایت می‌کند و پاکدامنی و عفت خود را لحظه‌ای فرو نمی‌گذارد.

اما خسرو چون کودکی خردسال به هر صورت ممکن می‌خواهد معشوقش را نزد خود گیرد، پس به دنبال آتش می‌دود، مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی.

در این منظومه، شخصیت برجسته‌ی دیگر داستان، تصویر زنی است عاشق‌پیشه، عفیف و پاکدامن که دل در گرو عشق خود دارد. فراز و فرودهای زندگی خسرو نه تنها چیزی از ثبات و ماندگاری عشق او نمی‌کاهد، بلکه اصالت عشق شیرین و صداقت او را بیشتر نمایان می‌سازد. او با وجود بی‌قراری در عشق و آرزومندی دل در وصال به عاشق، خویشتن‌داری و عزت خود را از دست نمی‌دهد و این همه ارزش عشقش را صدچندان می‌کند.
(رضایی حمزه کندی- حجاجی: ۱۳۹۸: ۱۸۴-۱۸۲)

هنگامی که فرهاد از عشق شیرین زاری می‌کند، عشق از وجودش به فریاد برمی‌خیزد:

چو دل در مهر شیرین بست فرهاد
فرو رفته دلش را پای در گل
برآورد از وجودش عشق فریاد
زدست دل نهاده دست بر دل
(نظامی: ۱۳۹۲: ۲۲۲)

زمانی که مهین بانو شیرین را اندرز و سوگند داد و از او خواست که عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند، شیرین نیز با کمال فروتنی این مسأله را پذیرفت:

تو خود دانی که وقت سرفرازی
دلش با آن سخن همداستان بود
زناشویی به است از عشقبازی
که او را نیز در خاطر همان بود
به هفت اورنگ روشن خورد سوگند
به روشن نامه‌ی گیتی خداوند
که گر خون گریم از عشق جمالش
نخواهم شد مگر جفت حلالش
(نظامی: ۱۳۹۲: ۱۲۱)

هنگامی که مجنون در عشق لیلی زاری می‌کند، عشق خود را حقیقی و با معرفت تمام، معرفی می‌کند:

عشق تو ز دل نهادنی نیست
عشقی که نه عشق جاودانیست
وین راز به کس گشادنی نیست
بازیچه‌ی شهوت جوانیست
(نظامی، ۱۳۹۲: ۷۸)

در داستان هفت‌پیکر دکتر زرین کوب عقیده دارد: ترک دنیا کردن این شیخ عرب بر وفق روایت شاعر، که به دنبال آن از سر گنج مملکت برخاست و روی در بیابان نهاد، به نظامی فرصت می‌دهد تا از زبان او این نکته را به ممدوح خود خاطر نشان کند که به هر حال دین و دولت به هم نیاید راست. و استغراق در لهُو و عشرت، انسان را از توجه به آنچه شأن انسانی اوست، باز می‌دارد.... بهرام، از نعمان که دوران جوانی وی تحت تأثیر تربیت عربی او متفرق در لهُو و صید و سواری بود، سرمشق می‌گیرد. از سر صدق خداپرست

می شود و هفت گنبد را که عشرتگاه سال‌های هرزه‌پویی‌ها و بیهوده‌کاری‌های اوست، به موبدان می‌سپارد و به آتشگاه تبدیل می‌کند. خود نیز به بهانه‌ی شکار از قصر بیرون می‌آید، و در دنبال شکاری که او را شکار خویش کرده است، در بن غاری ناپدید می‌گردد. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

عشق نزد مولانا با لذات مطلوب است. او اساس زندگی را عشق می‌شمارد، از آن روی انسان بی‌عشق را همچون جمادی مرده و بی‌روح می‌انگارد و نبود عشق را با مرگ واقعی یکسان ذکر می‌کند. مولانا منشأ همه‌ی عشق‌ها را عشق به خداوند می‌داند. «آن‌جا که از مراتب عشق سخن می‌گویند، عشق به خداوند را غایت سیر سالک ذکر می‌کند و چون قصد از آن، رسیدن به حق و مشاهده‌ی جمال ازلی است، آن را عالی‌ترین و ناب‌ترین عشق‌ها و علت آفرینش جهان هستی می‌داند.» (فرقدانی، ۱۳۸۲: ۲۹) به عقیده‌ی مولانا، فقط عشق به خداست که حقیقی است و همین عشق است که مایه‌ی کمال و جمال و رشد و تکامل انسانی است.

مولانا تنها عشق حقیقی را آتش جان و دل می‌داند، حال آنکه عشقی که از «پی‌رنگی» باشد، افسرده و خاموش می‌داند:

چون رود نور شود پیدا دخان بفسرد عشق مجازی آن زمان
(مولوی: ج ۶: ۱۰۷۱)

می‌توان گفت کلید ورود به جهان مولانا، تجربه کردن «عشق» است البته عشق حقیقی نه صوری و مجازی زیرا وی می‌فرماید:

این رها کن عشق‌های صورتی نیست بر صورت نه بر روی ستی
آنچه معشوق است، صورت نیست آن خواه عشق این جهان، خواه آن جهان
(مولانا، دفتر دوم، ۷۰۳-۷۰۲)

زانکه عشق مردگان پاینده نیست زآنکه مرده سوی ما آینده نیست

عشق آن زنده گزین کوباقی است کز شراب جانفزایت ساقی است
(مثنوی: دفتر پنجم: ۲۱۹)

عارفان اغلب بر ارزش تربیتی عشق مجازی انسان به عنوان زمینه‌ای برای آماده شدن جهت عشق حقیقی خداوند اشاره کرده‌اند. در داستان حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی مولانا عقیده دارد که عشق‌هایی که تنها به خاطر آب و رنگ و جمال ظاهری باشد، در واقع عشق نیست، بلکه ننگ و عار پدید می‌آورد. یعنی ارزش و اصالت هر عشقی، بستگی تام و تمامی به ارزش و اصالت معشوق دارد و اگر عشق و حبّ آدمی به موضوعی کاذب و ناپایدار تعلق گیرد، نمی‌توان لفظ عشق را بر آن نهاد بلکه آن را هوس و هوی می‌زیبید.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود
(مولانا، ج ۱: ۲۰۵)

مولانا در هر داستان و حکایتی از فرصت استفاده می‌کند تا خوانندگان را از عشق مجازی به عشق حقیقی سوق دهد. از جمله داستان اول مثنوی است که در آن عشق به دو نوع پایدار و ناپایدار (روحانی و نفسانی) تقسیم می‌شود. در این داستان، «عشق شاه به کنیزک با عشق کنیزک به زرگر تفاوت ماهوی دارد و این دو داستان، مصداق این دو نوع عشق به‌شمار می‌روند. (دشتخاکی، بصیری: ۱۳۹۵: ۱۹) در داستان «پادشاه و کنیزک» عشق برای پادشاه به مثابه‌ی میانجی بین عالم روحانی و عالم فانی مطرح می‌شود.» (همان، ۲۶) در مثنوی شریف «عشق» مصور کل هستی قلمداد می‌شود و مولانا آن را ملاط و پیونددهنده‌ی همه‌ی اجزای وجود به حساب می‌آورد. ایشان، چنان قدرتی برای عشق قائل هستند که فقط معنا را در سایه‌ی این لطیفه‌ی الهی مقدر و میسر می‌دانند و آن را شعله‌ای ذکر می‌کنند که همه‌ی ماسوی الله را می‌سوزاند تا به وحدت صرف برسد:

در مثل عرب آمده است که: «المجاز قنطره الحقیقه» یعنی: مجاز، پلی است برای رسیدن به حقیقت. حضرت مولانا نیز درباره‌ی عشق بر همین باور است که عشق مجازی، پلی است برای رسیدن به عشق حقیقی. او برخلاف انسان‌های عامی یا به دور از شهود عرفانی، نه تنها این دو عشق -عشق مجازی و عشق حقیقی- را بیگانه از هم نمی‌داند، بلکه یکی را نردبانی برای رسیدن به دیگری می‌پندارد. مولانا این عقیده را به زیباترین بیان در قالب داستان پادشاه و کنیزک به تصویر می‌کشد:

پادشاهی به قصد شکار، همراه خدمتکارانش به بیرون شهر می‌رود، در میانه‌ی راه، دل و دین به کنیزک زیبارویی می‌بازد و با بذل مالی فراوان او را به دست می‌آورد؛ اما دیری نمی‌پاید که کنیزک بیمار می‌شود. شاه طبیبان حاذق را از هر سوی نزد خود فرا می‌خواند تا کنیزک را درمان کنند ولی طبیبان مدعی که از مشیت قاهر الهی غافلند، در درمان او درمی‌مانند وقتی که شاه از همه‌ی علل و اسباب طبیعی نومید می‌شود، به درگاه الهی روی می‌آورد و از صمیم دل، دست نیاز به درگاه حق، جلّ و علا برمی‌دارد. پادشاه درگرم‌گرم دعا و تضرّع خوابش می‌برد و در اثنای خواب، پیری روشن ضمیر بدو می‌گوید که: «طیبی حاذق فردا نزد تو می‌آید که فرستاده‌ی ماست. فردای آن روز، شاه طبیب موعود را درمی‌یابد. او وقتی طبیب الهی را می‌بیند، گویی عشق کنیزک را فراموش می‌کند و با تمام وجود، عاشق وی، که مظهر حضرت حق است، می‌گردد.

مولانا، در قالب این داستان، به خوانندگان خود می‌فهماند که عشق مجازی، گاهی می‌تواند به عشق حقیقی بینجامد، پس نباید عشق مجازی را ناچیز و بی‌قدر شمرد. (اتونی: ۱۳۹۰: ۵۰-۴۹) البته توجه به جنبه‌ی جسمانی در عشق مجازی که مولانا در حکایات و داستان‌های خود، استفاده می‌کند، کم دیده می‌شود.

گفت معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان
(مولانا: دفتر اول، ۷۶)

زرگر همین که این سخنان را گفت زیر خاک رفت یعنی مرد و آن کنیزک از
عشق زرگر رهانید و دلش از حبّ او پاک گردید:

این بگفت و رفت در دم زیر خاک آن کنیزک شد ز رنج و عشق، پاک
(مولانا، ج ۱: ۲۱۶)

عارفان اغلب بر ارزش تربیتی عشق مجازی انسان به عنوان زمینه‌ای برای
آماده شدن جهت عشق حقیقی خداوند اشاره کرده‌اند. در داستان حکایت
عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی مولانا عقیده دارد که عشق‌هایی که تنها به
خاطر آب و رنگ و جمال ظاهری باشد، در واقع عشق نیست، بلکه ننگ و عار
پدید می‌آورد. یعنی ارزش و اصالت هر عشقی، بستگی تام و تمامی به ارزش و
اصالت معشوق دارد و اگر عشق و حبّ آدمی به موضوعی کاذب و ناپایدار تعلق
گیرد، نمی‌توان لفظ عشق را بر آن نهاد. بلکه آن را هوس و هوی می‌زیبد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود
(مولانا، ج ۱: ۲۰۵)

البته باید در نظر داشت که مولانا عشق مجازی را قبول دارد و آن را حائز
اهمیت می‌داند و پلی برای رسیدن به معشوق حقیقی به حساب می‌آورد، ولی
آنچه عده‌ای از خوانندگان آثار مولانا را به اشتباه و خطا می‌اندازد، آن است که
آنان، عشق مجازی را عشق به صورت و جسم معشوق به حساب می‌آورند. در
حالی که این سخن کاملاً مخالف با نظر مولانا در رابطه با عشق مجازی است.

«مولانا در عشق مجازی نیز به نوعی صبغهی الهی معتقد است و عشق مجازی
را نه عشق به صورت و جسم معشوق، بلکه عشق به روح و روان معشوق
می‌داند. مولانا، ظاهر جسم را محلّ توجه نمی‌داند. زیرا در عرفان، این روح

است که به واسطه‌ی فرمایش حضرت حق که فرمود: «و نفختُ فيه من روحي»
حائز اهمیت است و لایق عشق‌ورزی، نه جسم خاکی کم‌بها.

مولانا در توجیه و اثبات نظر خود به این مسأله اشاره می‌فرماید که اگر آدمی،
واقعاً بر صورت و هیأت ظاهر عشق می‌ورزد، چرا وقتی که جان از آن کالبد
مفارقت می‌جوید، دیگر بدان توجه نمی‌کند و آن را لایق عشق‌ورزی نمی‌داند؟

پس در واقع، آن روح معشوق است که لایق عشق‌ورزی است نه جسم وی.

مولانا در داستان پادشاه و کنیزک نیز بی‌اهمیتی و بی‌ارزشی عشق جسمانی
را بیان می‌دارد. آن‌جا که پادشاه به فرمان طبیب الهی، زهری قتال را به زرگر
سمرقندی، که معشوق کنیزک است، می‌خوراند و روی وی را زشت و زرد
می‌گرداند. کنیزک که در واقع عاشق رخسار زیبای زرگر بود، با دیدن روی
زشت او، دل از وی برمی‌کند و عشقش به سردی می‌گراید. در واقع این خود
نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که عشق مجازی صورتی، عشقی، پایدار و
اصیل نیست و به قول مولانا، سبب ننگ می‌گردد. (اتونی: ۱۳۹۰: ۵۴-۵۲)
منظور این است که عشق شدید پادشاه به کنیزک سبب محنت رنج‌آور او بود
(همین محنت) به نوبه‌ی خود سبب استغاثه‌ی او برای طلب کمک از حق بود
تا آن‌که حکیم الهی بر او ظاهر شد. بنابراین عشق مجازی شاه به عشق
حقیقی ارتقاء یافت.

آنچه معشوق است، صورت نیست آن
آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای
صورتش برجاست، این سیری ز چیست؟
چون وفا آن عشق افزون می‌کند
خواه عشق این جهان، خواه آن جهان
چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای
عاشقا! واجو که معشوق تو کیست؟
کی وفا صورت دگرگون می‌کند؟
(مولوی، ج ۲: ۷۰۶-۷۰۳)

شاه با رعایت ادب به مهمان غیبی خود گفت: معشوق حقیقی من تویی نه آن کنیزک. لیکن در این دنیا از یک کار کاری دیگر حاصل آید:

گفت: معشوقم تو بودستی، نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان (مولوی، دفتر اول: ۷۶)

مولانا می‌فرماید: آنچه بدان عشق می‌ورزند، صورت نیست، خواه عشق این جهانی باشد و خواه عشق آن جهانی. اگر تو واقعاً بر صورت و هیأت ظاهر عشق می‌ورزی، چرا وقتی که جان از آن کالبد مفارقت می‌جوید، دیگر بدان توجه نمی‌کنی و از آن دل‌زده و سیر می‌شوی ...

عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز (مولوی، ج ۶: ۹۷۱)

عشق الهی در نظر مولوی با آنچه دیگر خداجویان از مؤمن و متشرع تا عارف و صوفی و قلندر گفته‌اند، تفاوت دارد؛ چندان که او را از سایر طرق و مسلک‌ها جدا و مشخص می‌سازد.

همه‌ی خداجویان و خداپرستان دم از خدا می‌زنند، عرفا نیز از «عشق به خدا، دم می‌زنند، مولوی نیز همچنان «عشق به خدا» می‌گوید، اما مراد مولوی در میان گفته‌ها، امتیاز مخصوص دارد.

مولوی عشق الهی را متصور بر کسوت بشریت، و سعادت لاهوتی را منحصر در پیکر ناسوتی می‌جوید ... همه‌ی خداپرستان دم از عشق الهی می‌زنند، و لیکن عقیده‌ی مولوی این است که باید دید چگونه می‌توان با خدا عشقبازی کرد؛ عشق مبتنی بر احساس و ادراک است ...» (همایی، ۱۳۹۳: ۷۹۸-۷۹۷)

یکی از داستان‌های مهم مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، داستان «دژ هوش‌ربا» است. این داستان از داستان‌های اسرارآمیز و گرایش‌های عرفانی است. از طرف دیگر، یکی از هفت داستان نقل شده در هفت‌پیکر نظامی

گنجوی، داستانی است که در گنبد سرخ توسط یکی از آن هفت شاهدخت برای بهرام نقل می‌شود. (داستان دخترحصاری) هرچندکه این دو داستان شباهت‌های زیادی به یکدیگر دارند ولی می‌توان گفت عشق مجازی در داستان دختر حصاری نظامی در مقایسه با داستان دژ هوش‌ربای مولانا محسوس‌تر است. شباهت‌های این دو داستان:

- «جان‌مایه و اساس هر دو داستان، بر پایه‌ی عشق نهاده شده است، هدف مولانا در داستان دژ هوش‌ربا این است که عشق به هر مظهري از مظاهر خلقت، عشق است و عشق مجازی در سیر تکامل خود می‌تواند به عشق معنوی و عرفانی تبدیل شود و سرانجام به مرحله‌ای برسد که در آن عاشق و معشوق یکی می‌شوند و هدف داستان گنبد سرخ، شرح مشکلات راه عشق است.

در هر دو داستان، پیر و مرشدی مطلع و آگاه از علوم مختلف وجود دارد که راه رسیدن به صاحب تصویر و دختر زیبا را برای شاهزادگان داستان گنبد سرخ و دژ هوش‌ربا بازگو می‌کند.» (بهنام‌فر، نظری: ۱۳۸۸: ۵۵-۵۶) استاد همایی معتقد است که داستان دژ هوش‌ربا، در بردارنده‌ی بیشترین دقایق و رموز مسلک تصوّف و عقیده و سیر و سلوک روحانی و افکار عالی مولوی است و اگر خوانندگان مثنوی در دقایق این داستان و گفته‌های مولانا و اعتقادات او در اجزای این حکایات تأمل بسزا کنند، و حقایق آن را دریابند، به منزله‌ی این است که کتابی جامع درباره‌ی عقاید و افکار و روح طریقت مولوی خوانده باشند. (اکبری: ۱۳۷۸: ۱۲) حاصل کلام آنکه عشق مجازی در راستای عشق حقیقی مبنا می‌یابد و معنا پیدا می‌کند. به بیان دیگر عشق مجازی عشق به همه زیبایی‌هایی است که رهنمون و دلیل انسان به سوی عشق حقیقی می‌گردد و هر که رهرو راه عشق حقیقی باشد، ناگزیر از گذر از فراز و نشیب طریق عشق است.

نتیجه‌گیری

عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و امانتی الهی است که انسان این امانت را پذیرفت و آن را مایه‌ی ظهور و سازندگی خود کرد تا به کمال و جاودانگی برسد. عشق، مهم‌ترین عنصر عرفان است که در صحبت و تعریف نمی‌گنجد. بارگاه عشق، ایوان جان است که سالک را به کمال می‌رساند. والاترین و متعالی‌ترین نوع عشق، عشق به خداوند است که از آن به عشق حقیقی تعبیر می‌شود و همین عشق است که مایه‌ی کمال و جمال و رشد و تکامل انسانی است.

عشق انواع مختلفی دارد. از دیدگاهی عشق به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود. بحث عرفا بر سر عشق حقیقی یا عرفانی است.

نظامی و مولانا به عنوان دو تن از بزرگان ادب شعر فارسی، عقیده دارند عشق مجازی و حقیقی رابطه‌ی نزدیکی دارند و عشق مجازی را به منزله‌ی پلی برای حقیقت و عشق حقیقی می‌دانند همانند بسیاری از عرفا که گفته‌اند المجاز قنطره الحقیقه. بنابراین باید از قنطره‌ی مجاز به کوی حقیقت راه برد و عشق مجازی سایه‌ی عشق حقیقی است. آن‌ها منشاء همه‌ی عشق‌ها را عشق به خداوند می‌دانند و چون قصد سالک، رسیدن به حق و مشاهده‌ی جمال ازلی است، آن عشق را عالی‌ترین و ناب‌ترین عشق‌ها و علت آفرینش جهان هستی می‌دانند. آن دو شاعر گرانقدر، همه چیز را مدیون عشق می‌دانند و معشوق حقیقی را خدا و منزل نهایی را وصول به او می‌دانند و عقیده دارند که گرفتاری سالک در دام بلا در کوره‌ی آزمون‌های طریق عشق، باعث پختگی وی در عشق ورزی و گذر از عشق مجازی و پای نهادن در وادی عشق حقیقی می‌گردد.

همچنین توجه به جنبه‌های جسمانی عشق مجازی، در آثار نظامی همچون خسرو و شیرین و هفت‌پیکر، بیشتر و محسوس‌تر از آثار مولاناست. در آثار مولانا، در داستان‌هایی مانند شاه و کنیزک و دژ هوش ربا، این توجه کم‌رنگ‌تر است و سرانجام به عشقی الهی منجر می‌شود.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید، (۱۳۸۷) ترجمه‌ی مهدی الهی قمش‌های، چاپ اول، قم، انتشارات بیت الاحزان.
- ۲- اکبری، مهناز، (۱۳۸۶) *دژ هوش ربا* (بررسی و تحلیل آخرین داستان مثنوی معنوی). تهران، لوح زرین.
- ۳- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان، (۱۳۸۳). *عبرالعاشقین*، نوبت چهارم، تهران، منوچهری.
- ۴- بهنام فر، محمد، نظری، اعظم (۱۳۸۸). تحلیل تطبیقی داستان دژ هوش ربا؛ گنبد سرخ و هفت پیکر نظامی، ش ۱۴۸، صص ۶۱-۵۲.
- ۵- ثروت، منصور، (۱۳۷۰). *گنجینه حکمت در آثار نظامی*، چاپ اول، امیرکبیر.
- ۶- خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی، (۱۳۸۸)، *دیوان حافظ*، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات جیحون.
- ۷- دشتخاکی، علی، بصیری، محمدصادق (۱۳۹۵). تحلیل تطبیقی مقوله‌ی عشق در داستان ضیافت افلاطون و داستان پادشاه و کنیزک مولانا.
- ۸- رضایی حمزه‌کندی، علی؛ حجاجی کهجوق، عزیز (۱۳۹۸)، عشق و سیمای رهروان حقیقی آن در منظومه غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی، ش ۴۳: ۱۹۰-۱۷۱.
- ۹- رودگر، محمدجواد (۱۳۸۶). تفسیر عشق؛ تقسیم عشق. ش ۳۴، صص ۲۶-۳.
- ۱۰- زارع جیره‌نده، سارا (۱۳۸۸). ش ۸۹: ۳۹-۳۶.
- ۱۱- ستاری، جلال. (۱۳۹۵). *عشق صوفیانه*، چاپ هشتم، تهران، نشر مرکز.
- ۱۲- _____ (۱۳۹۵). *عشق نوازی‌های مولانا*، چاپ ششم، تهران، مرکز.
- ۱۳- سجادی، سید جعفر (۱۳۹۹). *فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه*، تهران، مصطفوی.
- ۱۴- سرامی قدمعلی، خراسانی صائمه (۱۳۹۴). بررسی گونه‌های عشق حقیقی و تجلی آن در آثار حکیم نظامی گنجوی، سال پنجم، ش پانزدهم، ۲۱-۳۲.

- ۱۵- سعیدی، گل بابا (۱۳۸۳). *فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی*، تهران، شفیعی.
- ۱۶- صابری، علی محمد (۱۳۸۹). *حدیث عشق از دیدگاه چهار متفکر*، چاپ اول، تهران، رامین.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات ایران جلد دوم*. چاپ یازدهم، تهران، فردوس.
- ۱۸- فرقدانی، کبرا (۱۳۸۲). *عشق از دیدگاه مولانا*، ش ۱۳: ۲۸-۳۰.
- ۱۹- فروم، اریک (۱۳۹۳). *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه ابوذر کرمی، تهران، نسل نواندیش.
- ۲۰- محمدی، کاظم (۱۳۹۶). *صدای سخن عشق*، چاپ سوم، تهران، نجم کبری.
- ۲۱- موتمن، زین العابدین (۱۳۳۹). *شعر و ادب فارسی*، چاپ دوم، تهران، زرین.
- ۲۲- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۱). *کلیات شمس تبریزی*، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- ۲۳- _____ (۱۳۹۲). *مثنوی معنوی*، شرح جامع کریم زمانی، چاپ چهل و دوم، تهران، اطلاعات.
- ۲۴- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۵۰). *دیوان قصاید و غزلیات*، تهران، فروغی.
- ۲۵- _____ (۱۳۹۲). *خسرو و شیرین*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهاردهم، تهران، قطره.
- ۲۶- _____ (۱۳۹۲). *لیلی و مجنون*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهاردهم، تهران، قطره.
- ۲۷- _____ (۱۳۷۷). *کلیات خمسه*، چاپ چهارم، تهران. مصطفوی.
- ۲۸- همایی، جلال الدین (۱۳۹۳). *مولوی چه می گوید*، جلد اول تهران، زوآر.